اطلاعات
Ettelaat Newspaper
۱۳۰۵

پنجشنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۳ ۱۲ محرم ۱۴۴۶
۱۸ جولای ۲۰۲۴ سال نودونهم * شماره ۲۸۷۱۷

ettelaat.com ettelaatonline

خلوت انس

غبار واقعه

رضا رفیع

شاعر و نویسنده

برای آنان که گذشت واقعه عاشورا را سرآغاز تازه رسالت زینب گونه خویش برای ابقاء و امتداد خط آگاهی و بیداری حسینی می دانند. همان که دکترعلی شریعتی گفت: «آنان که رفتند کاری حسینی کردند و آنان که ماندند باید کاری زینبی کنند و گرنه یزیدی اند.»

گذشت حادثه و داغ آن به جا مانده است
دلـم کنـار شهیـدان کربـلا مانـده است
غبـار واقـعه خوابیـد و دیـده بیـدار
هنوز خیره به صحرای نینوا مانده است
هنوز نقش غریبی به قاب قلب ماست:
سری که از تن خورشیدی اش جدا مانده است
نشان خـون خـدا بر تـن شفـق؛ یعنی
خطی به سرخی دیدار تا خدا مانده است
چگونه اشک نریزد ز دیده خونبار
دلی که از عطش دشت عشق جا مانده است
هماره شـور حسینی به پاست در عالـم
ز نینوای غمش تا نی و نوا مانده است
جواب «ینصرنی» در کشاکش دوران
رسالتی است که بر دوشهای ما مانده است
ز پا اگرچه دو دستش فتاد پرچمدار
در اهتزاز ولی تا ابد لوا مانده است
ز آتشی که در آن، خیمه های دلها سوخت
چه سوزها که امانت به سینه ها مانده است
اگرچه قافله کربلا گذشت از دشت
برای رفتن ما نیز ردّ پا مانده است...

شعری برای میهنم

سعید سلیمان پور

شاعر

شکوه نام بلند تو جاودان بادا
فروغ مهر تو روشنگر جهان بادا
ز خاک پاک و گهرخیزت ای بهشت زمین
زمین دلکش تو رشک آسمان بادا
فرازمندیِ بخت هماره روشن تو
چو ماهِ بر شده، همدوش روشنان بادا
ز زیب و فرّ تو تا بوده داستان بوده
ز ار و جاه تو تا هست داستان بادا
ز گلفشان دم ایرانی بهارآیین
چهار گوشهٔ تو باغ و بوستان بادا
بهار همدلی و مهرورزی ات مانا
هماره گلشن مهر تو بی خزان بادا
تو یادگار دلیران و رادمردانی
که یادشان همه دم روشنای جان بادا
همیشه نام و نشانت خدایی و جاوید
به پرچم تو ز نام خدا نشان بادا
هر آن کسی که تو را دشمن است و دشمن یار
به زیر پای تو درمانده و نوان بادا
هر آن که ژاژ دراید در نکوهش تو
به جای یاوه ورا خاک در دهان بادا
هر آن که خواست نشان خدنگ آشوبت
خمیده در خم آشفتگی، کمان بادا
تو را ز دشمن پست و گزند نیرنگش
خدای پاک و ستوده نگاهبان بادا
نیایشی که تو را کرده چرخ پیر این است
که بخت روشن و فرخنده ات، جوان بادا
مرا که چامه ز مهرت سرودم ای ایران
همیشه نام بلند تو بر زبان بادا

۱ـ در این شعر تنها از واژگان فارسی بهره برده‌ام، و صدالبته فقط حرکتی نمادین است؛ نه به معنی طرفداری از سره‌نویسی!

چند سپیدسروده

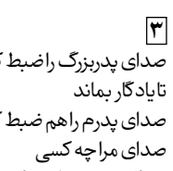

حمیدرضا شکارسری

شاعر و منتقد ادبی

۱

گاهی پرندگان آن قدر زیادند
که صیاد
هدف گیری نکرده
به هدف می زند
ما پرنده بودیم
فراوان فراوان پرنده
که گلوله ها برای یافتن ما
کار سختی نداشتند.

۲

نگاهم کن
بگذار خودکار از دستم بیُفتد
لبخند بزن
بگذار کاغذم را باد ببرد
چیزی بگو
بگذار کلمات
برای همیشه گُم شوند
تو دوستم داشته باش
خونِ این شعر به گردن من!

۳

صدای پدربزرگ را ضبط کردیم
تا یادگار بماند
صدای پدرم را هم ضبط کردیم...
صدای مرا چه کسی
چه کسی می تواند سکوت را
ضبط کند؟

نگاه متفاوت مولوی به مراسم سوگواری عاشورا

محتشم مؤمنی ـ اراک

شاعر و نویسنده

جلال الدّین محمّد بلخی مولوی، عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم، یکی از مشاهیر عالم علم و ادب در ایران و جهان است که با توجّه به مَشرب عرفانی خود، از معدود شاعرانی است که نگاهی متفاوت با سایر ادیبان و شاعران قبل و بعد از خود به عزاداری روز عاشورا دارد. از نظرگاه او روز عاشورا که یادآور یک نهضت حق طلبانه است، باید روز بیداری و آگاهی باشد...

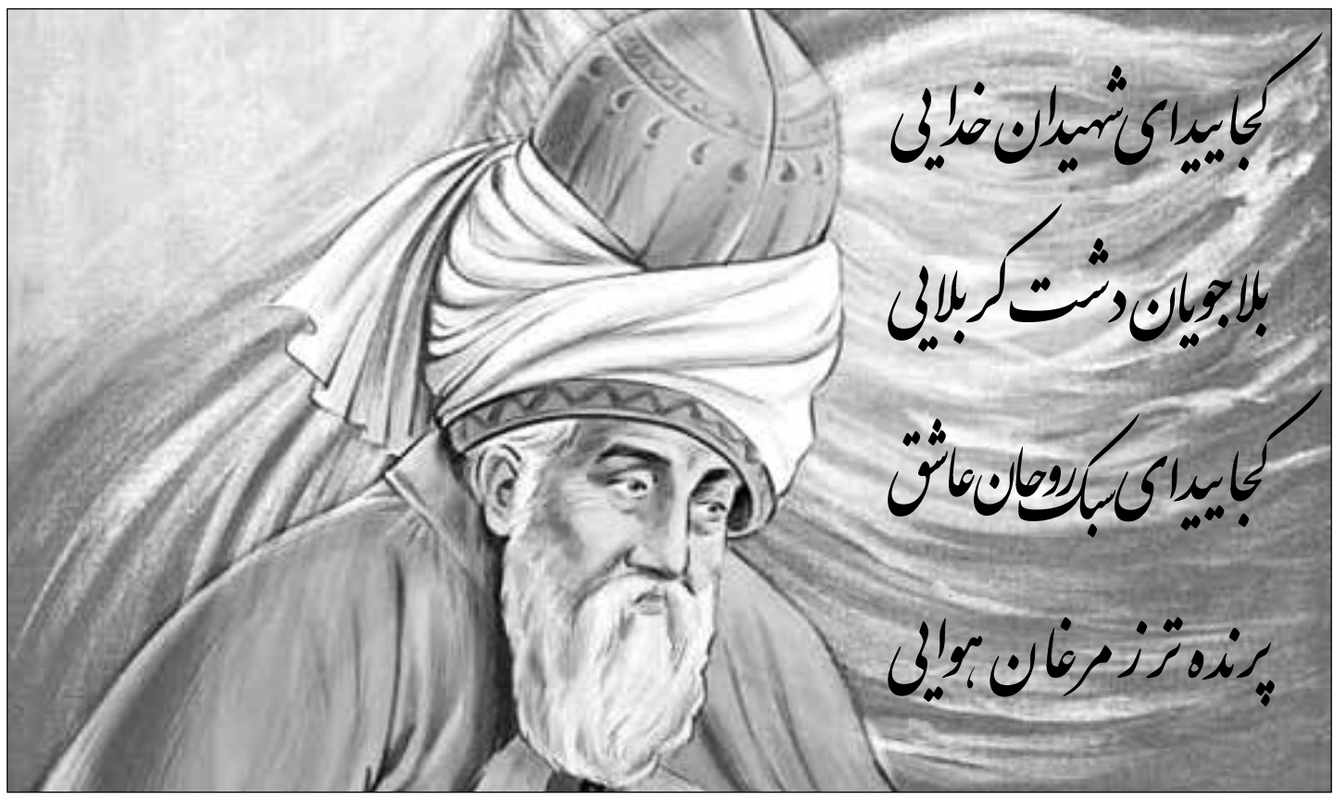

درمیان تمامی شاعران، عارفان و در یک جمله عالمان و فرزانگانی که در طول پانزده قرنی که از قیام عاشورا می گذرد، دربارهٔ این واقعه سخن گفته اند و کتاب نوشته اند و شعر سروده اند؛ تنها عدّه ای اندک شمار وجود دارند که نسبت به مراسم عزاداری و سوگواری شهدای کربلا (آن گونه که رایج است)، نگاهی انتقادی داشته اند.

به عنوان نمونه در یک قرن اخیر می توان به «ملک الشعرای بهار» اشاره کرد که در شعری با مطلع: «در مُحرّم خلق ری خود را دگرگون می کنند...»، عزاداری های عاری از آگاهی و معرفتی را که تنها از روی تقلید و احساسات ناپایدار انجام می گیرند، مورد انتقاد قرار داده است. در قرون ماضی هم شاید «مولوی» را تنها کسی می توان دانست که چنین نگاه منتقدانه ای به عزاداری های ماه مُحرّم دارد و مابقی شاعران و ادیبان در طول این دوران طولانی چندصد ساله تقریباً بالاتفاق به این مراسم نگاهی همراه با تعظیم و تکریم داشته اند.

جلال الدّین محمّد بلخی مولوی، عارف و شاعر بزرگ قرن هفتم، یکی از مشاهیر عالم علم و ادب در ایران و جهان است که با توجّه به مَشرب عرفانی خود، از معدود شاعرانی است که نگاهی متفاوت با سایر ادیبان و شاعران قبل و بعد از خود به عزاداری روز عاشورا دارد. از نظرگاه او روز عاشورا که یادآور یک نهضت حق طلبانه است، از یکسو باید روز بیداری و آگاهی باشد و از سوی دیگر روز جشن و سرور، و نه سوگ و ماتم! مولانا در دفتر ششم مثنوی در تبیین این دیدگاه که در نگاه اوّل بسیار عجیب و از نظر برخی افراد شاید گستاخانه (!) به نظر برسد، داستانی عبرت آموز را روایت می کند و طی آن می گوید که یک سال در روز عاشورا، شاعری وارد شهر حلب شده و مردمان این شهر را که عموماً از شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت بودند، گرم عزاداری و سوگواری می بیند و چون پس از پرس و جو از مردم، از علّت آن سوگ عظیم که برای بزرگداشت شهیدان کربلا برگزار شده بود آگاه می شود، رو به مردم عزادار کرده و خطاب به آنان می گوید:

«ای بی خبران! اگر آنچه شما می گویید حقیقت دارد (که دارد) و سالیانی پیش گروهی از عشّاق پروردگار در میدان عشق، جان خود را نثار محبوب ازلی کرده و پس از عمری فراق به دولت وصال دست یافته اند؛ پس چرا به سوگواری می پردازید؟ با این توصیفاتی که شما از ماجرای کربلا و آن جانبازان عاشق و عارف می کنید، آن واقعهٔ عظیم و این روز بزرگ، نه تنها جای عزاداری نیست بلکه روز جشن و پایکوبی است. از آن جهت که روز وصال عشّاق به معشوق و پرواز ارواح پاک شهدای کربلا به سوی عالم قُدس و رَستن از قفس تن و تنگنای عالم خاکی است و در چنین روزی چه جای جامه درانیدن و سوگواری و مویه کردن و بر سر و سینه کوفتن است؟ بلکه فی الواقع جای پایکوبی و جشن و سرور است.»:

پس عزا بر خود کنید ای خفتگان
زآنک بد مرگی ست این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجست
جامه چِه دْرانیم و چون خاییم دست؟
چونک ایشان خسرو دین بوده اند
وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادُروان دولت تاختند
کُنده و زنجیر را انداختند
روز مُلکست و گش و شاهنشهی
گر تو یک ذرّه ازیشان آگهی

و در ادامه، از زبان آن شاعر دل آگاه می گوید که روز عاشورا با چنین توصیفاتی باید روز بیداری باشد برای پیروان و دوستداران شهدای کربلا که با شناخت اهداف و آرمان های آنان به معنای حقیقی، خود را ملتزم به حرکت در مسیر آنها و عمل به گفتار و سخنان آنها نمایند و در چنین روزی اگر هم بنا بر نوحه خوانی و عزاداری است، باید بر غفلت خویش و دوری خود از راه و اهداف قیام کربلا و دل بستن به تمایلات نفسانی و دنیوی گریه کرد:

بر دل و دین خرابت نوحه کن
که نمی بیند جز این خاک کهن

مولوی می گوید: ای کسانی که دم از محبّت شهدای کربلا می زنید، اگر حقیقتاً شما پیروان و شیعیان شهدای کربلا هستید، چرا آثار این پیروی در رفتار، گفتار و رخسار شما دیده نمی شود؟!

در رُخَت کو از مَی دین فرّخی
گر بدیدی بحر کو کفّ سخی
آنک جو دید آب را نکْنَد دریغ
خاصه آن کو دید آن دریا و میغ

و اینگونه است که مولوی با نگاه عمیق و دقیق خود به واقعهٔ عاشورا، عزاداری های عاری از معرفت را به هیچ می انگارد و برای چنین عزاداری هایی ارزشی قائل نمی شود. چرا که هیچ اثری در اصلاح رفتار و گفتار عزاداران نمی گذارد و جز زحمت و رنجی چند روزه حاصلی در بر ندارد و این همان نقدی است که در روزگار ما نیز برخی از عالمان آگاه و روشن ضمیر همچون استاد مرتضی مطهری، متوجّه مراسم عاشورا کرده اند و برگزاری این مراسم به صورتی که اکنون رواج دارد را بیش از آن که عامل تعالی روحی و معنوی باشد، عامل انحطاط و دوری از اهداف شهدای کربلا دانسته اند.

در نتیجه جامعه ای که باید نسبت به کجروی ها و مظالم و مفاسد حسّاسیت به خرج دهد، در برابر هجوم لشکر انحرافات و خرافات سپر انداخته و خود را تسلیم آن کرده است و این نیست مگر به خاطر اکتفا کردن به عزاداری های فاقد معرفت و آگاهی و در نتیجه دور شدن از اهداف متعالی قیام عاشورا که مولوی نیز در داستان فوق بدان پرداخته است.

یادداشت

مؤلفه های روایت تاریخی از ادبیات

شاهرخ تندروصالح

شاعر و نویسنده

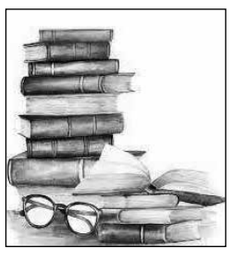

پاگرد اول:

آخرین دقایق روزِ کاری لَک ولَک کنان روانه منزل بودم. دستی بسته نان و دستی دیگر بسته ای کتاب و مقداری صیفی جات و تخم مرغ و ماست. عبور و مرور عابران در این ساعت، تندتر و مقصد، روشن تر از سایر اوقات است. کمتر کسی دنبال درگیری و تلف کردن ساعات آخر روز خود است و صد البته، تنه خوردن از دیگرعابران طبیعی است. معلوم است که نباید دلخور بود و اظهار دلخوری فایده ای ندارد که از قدیم گفته اند: گذشتن و رفتن بهترین کار است. بگذار و بگذر!

سومین سلسله مسیر پله گان را که پشت سر گذاشتم، در سه کُنج راهرو چهارم مترو، می افتم در گرداب حادثه ای در حال وقوع؛ دعوامرافعه زن و مردی جوان. بفرمایید نوعروس و نوداماد. گرم گپ و گفت با چاشنی خشم بر سر قیمت یک کالا. افاضه حس آن زوج جوان، حواس ربا و هوش زدا بود. گزیری جز شنیدن برای دیگران نمی ماند.

می شنیدیم دیگرعابران با شتاب رد می شدند و می رفتند؛ بی آنکه چیزی بگویند. این بزرگترین صحن دانشگاهی است که کوچک و بزرگ ما در آن پرورده می شویم. دانشگاهی به نام جامعه. واحدهای درسی این آکادمی در کف کوچه و بازار پاس می شوند. به همین صراحت و گویایی. با این تفاوت که در آکادمی جامعه، برای اندوختن دانش بایستی هزاران کوره راه را با پاهای زخم آلوده و تاول آجین پیمود.

من برای خودم چند تعریف و مشخصه از ادبیات با کلید واژگانی روشن نوشته و گذاشته ام. کلیّت، ساخت و بافت ادبیات از چیزی به نام روح و مفهوم سخته و پرداخته می شود. در این کلیت، هر واژه، شبکه مویرگی گذشته تا هنوزِ آدم ها و تمدن هایی است که در دامان آن بالیده اند. ساختار و بافتار هر تمدن را می توان از ادبیاتش؛ دامنه کلمات، مفاهیم و مضامینی که در منظر آن قابل دیدن است سنجید و فهمید.

متن ادبی، سازه ای برآمده از معماری درون ادیب است. ادیب هنرمندی است که با کمک کلمات، مفاهیم و مضامین را یاقوت تراش و الماس تراش می کند و تحویل می دهد. ادبیات هنر نمایش بافتار روح در ساختار کلمات است. روح ادب و تربیت هر زمان و زمانه را می توان در دایره کلمات آدم های آن دوران دید.

شرح انتخاب:

دهه پنجاه. سال های پایانی این دهه. من غوطه ور در کتاب و رنج، کار و درس و صبر و انتظار، در آستانه بلوغ، در پاگرد تا به تا شدن تاریخ، در معبر پوست انداختن و از دوزخی به دوزخی دیگر، سفر در تاریخ زندگی با طعم جدیت را شروع کردم.

نسل من نسلی بود که در انقلاب، جنگ و سال های همچنان پس از آن، در رودخانه زندگی دست و پازد و زندگی را با تمام تلخ و شیرینش تجربه کرد. از این نسل هستند کسانی که با کلمات خود، جان شان را به تاویل سپرده اند. ادبیات بازآفرینی مفاهیم و مضامین بلند و با شکوه انسانی در ساخت و بافت مصداق های متنی است. آفرینش متن به مدد کلمات.

اگر از من برسند جادوی کلمات در جان شما چه انگیخته است؛ بی هیچ تردید می گویم که در سنگلاخ هیچی و دگردیسی های ارزان تر از مفت، در ما در تک تک ما روحی از جنس تنهایی و خاموشی دمیده شد. حس هایی مجرد و ناب که کم کم و به تدریج، در دوزخ مذاب واقعیت ها پوست انداختن روح مان را به ما تحمیل کرد. این را بایستی از روزن نگاه کسانی دیگر نیز دید. کسانی که حالا ردای فراموشی بر دوش دارند و از میان آتش و معرکه ها، تاتی تاتی کنان رد می شوند می روند.

زندگی شاید
یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می گذرد
زنبیلی که گاه خالی است
گاه پر...

به نظر شما کدام بخش از واقعیت های زندگی در جغرافیای ما می توانست چیزی دیگر باشد؟

نگاهی به مرثیه خون چکان محتشم کاشانی

بخش دوم و پایانی

علی خوشه چرخ آرانی

استاد دانشگاه

اشاره: گفته آمد که ترکیب بند معروف «محتشم کاشانی» (شاعر مرثیه سرای عصر صفوی)، توجه بسیاری از شاعران بعد خود را به سوی خویش جلب کرده و شعرای معروفی به تقلیدآن، ترکیب بند هایی در رثای شهدای کربلا سروده اند، اما هیچ کدام در تأثیرگذاری به پای مرثیه محتشم کاشانی نمی رسند. به گونه‌ای که برخی ترکیب بند وی را جاودانه ترین سوگ چامه تاریخ نظم هزار ساله پارسی قلمداد کرده‌اند که نام او را در تمامی بلاد و ممالک اسلامی به شهرت رساند. در بخش نخست این مقال (پنجشنبه پیش)، در مقام بیان برخی از امتیازات و جهات برتری این مرثیه بر سایر مراثی موجود، به موضوعاتی همچون: «بهره گیری از قالب مطلوب»، «حسن مطلع زیبا» و «تنوّع مضمون» اشاره شد و اینک ادامه این مبحث و موضوع را پی می گیریم.

**

دیگر مضمون ممتاز و نمایان در ترکیب بند محتشم کاشانی، آشوب در کائنات و آفرینش هستی است. شعر محتشم با شورش و آشوب در جهان هستی شروع می شود. آشوبی که زمین و زمان و مکان را در برمی گیرد و همه ساختار جهان و نظم حاکم بر آن را به هم می ریزد. به گونه‌ای که با حدوث واقعه عاشورا دیگر هیچ چیز در ساختار و جایگاه منظم خویش نیست:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است با این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله در هم است؟

از مصادیق برجسته دیگر تنوع مضامین مرثیه محتشم، جاویدمانی و ماندگاری است. محتشم بر این باور است که واقعه کربلا فراموش نانشدنی است و هرگز گرد و غبار نسیان نخواهد گرفت و گذر زمان نمی تواند از ارزشمندی و قداست این واقعه جانکاه بکاهد و برای همیشه تاریخ در تاریخ و ذهن ها حضور خواهد داشت:

زآن تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا

تصویرآفرینی

نگاهی به مرثیه محتشم کاشانی مؤید این مطلب است که محتشم در سرایش ترکیب بند عاشورایی خویش از واژگان و ترکیباتی بهره برده است که گویا می خواهد واقعه عاشورا و حوادث پر بلای کرب و بلا را به تصویر کشد. ترکیبات و عباراتی چون: صبح تیره، قیامت دنیا، سرهای ماتم زده قدسیان، فدای اشرف اولادآدم، مضایقه کردن کوفیان در آب دادن، مکیدن خاتم از قحط آب، فریاد العطش و دهها ترکیب و عبارت دیگر، دال بر این موضوع است.

بهره گیری از مقدمه مناسب

محتشم کاشانی، پیش از بیان واقعه عاشورا، مظلومیت و غربت خاندان آل عصمت را یادآور می گردد و ذهن شنونده را برای توصیف واقعه آماده می سازد. ایشان در بند دوم به وقایع دردناک قبل از واقعه عاشورا همانند شهادت امام علی و شهادت حضرت زهرا و امام حسن (علیهم السلام) اشاره و از این طریق فکر شنونده و نیز زمینه های تاریخی حوادث قبل از عاشورا را بیان می نماید.

انسجام واژگانی

منظور از انسجام واژگانی آن است که گوینده با تکرار واژگان یا عبارت بتواند سبب جلب توجه مخاطب یا برجسته نمودن مفهوم و یا افزایش معنایی گردد که شامل تکرار واژه، هجا و واج و گاهی تکرار در ترکیب است. محتشم در بند اول و با تکرار دو بیت زیر:

باز این چه شورش است که در خلق آدم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است؟

عبارت را با «باز این چه» آغاز می کند و جدای از آن، واژه «چه» به تنهایی سه بار تکرار شده است و در یکی از ابیات بندهای چهارم، عبارت ارزشمند «کربلا» را یادآور می شود که در حقیقت یادآور وقایع کربلاست که به عنوان ردیف به کار گرفته شده است:

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زآن تشنگان هنوز به عیوق می رسد فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعداء نکردند شرم کردند رو به خیمه سلطان کربلا

و یا در بندی دیگر، عبارت عاطفی «حسین توست» را از زبان حضرت زینب (س) و نیز جایگاه ارزشمند حضرت سیدالشهدا را در نزد حضرت رسول (ص) را یادآوری می نماید:

این کشته فتاده به هامون حسین توست این صید دست و پا زده در خون حسین توست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی دود از زمین رسانده به گردون حسین توست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه خرگاه زین جهان زده بیرون حسین توست

که در بیت مذکور، تکرار هجای «آه» در واژگان «شاه» و «سیاه» و «آه» و «خرگاه»، ناله های جانسوز مخاطب را در مصائب عاشورا در ذهن ترسیم می نماید. نیز در این ابیات:

کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی وین خرگه بلند ستون بی ستون شدی
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال

که در سطح واج آرایی، موجب انسجام متن گردیده است.

هم معنایی

یکی از مواردی که بر ارزشمندی و زیبایی مرثیه محتشم می افزاید، به کار گرفتن واژگان مترادف است. هرچند به کار گرفتن واژگان مترادف سبب تکلف و تصنع متن می گردد، امّا محتشم از ابراز انسجام آفرین هم معنایی و ترادف از واژگانی بهره می گیرد که به انجام متن کمک نماید. مثل این بیت که برای قیامت از واژه «رستخیز» استفاده نموده است:

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است

یا در بیت:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

که برای عزا واژه مترادف «ماتم» را به کار برده است.

و یا در این بیت:

کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را غریب و بی کس و بی آشنا ببین

که سه مترادف «غریب» و «بی کس» و «بی آشنا» را برای بیان غربت اهل بیت در دشت خونین کربلا به کار برده است.

ناهمسازی واژگانی

یکی از شیوه های پیوستاری و انسجام، استفاده از واژگان ناهمخوان و تضاد است. طبیعی است که عاشورا عرصه گاه و عرضه گاه دو گروه حق و باطل است و نمایشگاهی برای نمایش همه زیبایی ها در مقابل همه زشتی ها. محتشم از شیوه ناهمسان سازی واژگان به زیبایی و کثرت استفاده می نماید و به کرّات از زیبایی ادبی «تضاد» بهره گرفته است:

خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب از آه سرد ماتمیان ماهتاب شد

واژه «مسوز» در همراهی با آفتاب که معنای سوز گرما را می دهد، با آه سرد، تضاد زیبایی ایجاد نموده است. یا در این بیت:

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

که صبح تیره ترکیبی پارادوکس به وجود آورده است.

نتیجه سخن:

برای ماندگاری نام و یاد هر انسانی و یا هر اثری در گستره شعر و ادب باید خوب اندیشید، واژگان را خوب برگزید، مضامین را متنوع ساخت، در گفتار تعادل و میانه روی داشت، اوزان و قالب های متناسب با آن اثر و موضوع را انتخاب کرد، با دقت بر روح مخاطب اثر نهاد، به زیبایی تصویرآفرینی کرد، حسن مطلع و مقدمه را زیبا سرود و دهها مورد دیگر. و به راستی که مرثیه ترکیب بند محتشم از تمام موارد موصوف و دهها مورد ناموصوف برخوردار است.

و بی جهت نیست که در ذهن و اندیشه عشاق حسین بن علی (ع) و محرم پابرجاست. به گونه ای که بلافاصله با شنیدن واژه محرم، اولین تصاویر مرثیه محتشم را تداعی می نماید. ضمن این که بررسی محتشم در چهار جنبه موسیقی درونی، کناری، بیرونی و معنایی، حاکی از آن است که آرایه هایی همچون: واج آرایی، تکرار، جناس و تکرار عبرت از جمله عواملی هستند که بر خوشایندی و مطبوعیت و دل انگیزی و حزن پردازی مرثیه افزوده‌اند.